

از کارل یاسپرس

ترجمه: دکتر اسدالله مبشری

بودا پیامبر بی چهره

قسمت دوم



ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

که در سایر توضیحات بودا با وضوح گفته شده است مشخص می‌گردد.

در آن توضیحات، بودا وجود (من) را نفی نمی‌کند بلکه فقط به اثبات این نکته اکتفا می‌نماید که فکر بشر هرگز تا مفهوم (من) به معنای اخص کلمه، پرواز نمی‌تواند کرد.

«جسم مادی بشر «خود» یا «ذات» یا «نفس» او نیست حواس

هیچگونه شخصیت و انانیت (من) که وحدت و مرکبیت داشته باشد نیست بلکه همه این عوامل دارای یک‌هسته مشترک (کارما) (۲) هستند. این هسته مشترک در هر ولادتی، در مولود از نو مجموعه‌ای فانی و موقتی می‌آفریند.

این نحوه بیان اصول عقاید اگر چه بیانی در پرده و نا آشکار است، با اینهمه، معنای حقیقتی است که با همان اصطلاحات عقلی

تشکیل یافته است که بین حلقه‌های زنجیر علل متجسم می‌گردد.

این عناصر عبارتست از: پنج‌حس و متعلقات آن، (جسمانیت، احساس، ادراک)، سپس فعالیت های ناآگاه (سانسکارا) (۱) که بر استعدادها و جنبش‌ها و غریزه‌ها و نهادها و نیروهای سازنده جوهر حیات و بالجمله بر ضمیر و وجدان فرمانگزار است. همه این عناصر با مرکز تلاشی می‌گردد. این عوامل

... این مسئله مطرح می‌شود که: خطاکار چه کسی است؟ این «چه کس» کیست؟ معنی «خود» کدامست؟ من، کیستم؟ آیا «من» وجود دارد؟ پاسخ بودا به این مسائل حیرت‌افزاست. بودا وجود «خود» را نفی می‌کند.

اصول عقاید بودا به این صورت قاعده بندی شده است: «خود» وجود ندارد. موجود از عناصری

نیز ... نمودها... ترکیبات ذهنی... فعالیت‌های غریزی - نیز «خود» یا «ذات» یا «نفس» نیست ...

معرفت - آگاهی ذهنی در مقام تمحض «خود» یا ذات یا نفس نیست ... (هیچ «من» به عنوان واقعیتی واحد و تغییر ناپذیر وجود ندارد. آنچه در قید تغییر و تبدیل است از من نیست آنکه تابع این تغییرات است من نیستم.) این تغییرات هم غیر از من است. «با اینکه در اینجا آن وجودی که «من» نیست، در مقیاس «من» به معنای اخص کلمه مورد تفکر است. حل این مسئله متوقف به حل مسائل دیگر است. اما یک راه مشخص است. راهی که به «من» به معنای اخص می‌رساند. اما این «من» را نمی‌توان مستقیماً از حیث «من» مورد تفکر قرارداد بلکه باید ناچار آنرا با «نیروانا» منطبق کرد.

اعتبار خود یعنی در پیچا پیچ مراتب متفاوت وجود، مشخص می‌گردد. «من» به معنای اخص جز در مرحله اعلی که با «نیروانا» منطبق است وجود ندارد.

چون اصول عقاید بودا قادر نیست بگوید «من = انانیت» چیست یا به عبارت دیگر نگفته است «من» عبارت از چیست این مسئله مطرح می‌شود: آن که رستگار می‌گردد کیست؟ نه «من»، نه «خود» یا ذات یا نفس، نه مخلوقی انسانی؟ پس رستگاری از آن کیست؟

متونی که از اقوال بودا در دست است دارای عباراتی است که از ورای آن، ناهماهنگی و ناموزونی به چشم می‌خورد. «من وجود ندارد». «در قالب وجودهای سابق، من چنین و چنان بودم. من این بودم، من آن بودم. پس یک «کارمای» نامشخص، رابطه و پیوند بین وجودها و هستی‌های متوالی است که گاهی در صورت واحدهای متشکل، موجودات زنده جدیدی می‌آفریند و گاهی خاطرهای است که به کمک آن، وجود فعلی موجود حاکی از وجودی است که بمنزله وجودی متحد با آن، بر وجود تقدم وجودی داشته است.

باری حاصل سخن چیست؟ آنکه «هست» کیست؟ آنچه در حقیقت «هست»، دریای شدن و فلزم ایجاد است. رودبار کون و فساد است که بی‌وقفه در کار ایجاد می‌باشد اما هیچگاه موجودی نیست که موج نمود «من = انانیت» و هستی ثبات که در حقیقت (خود) یا «ذات» نیست. پس این نمود چیست؟ مجموعه وهم و پندار و عدم دانایی و سرنوشتی ستیز ناپذیر و محتوم. آنگونه که اصول عقاید قبلی بودا گفته است «شدن» یا دستگاه ایجاد و جهان کون و فساد، زنجیره هستی‌های موقتی است. حدوث و وجود موقتی و کیان حینی بی‌سطی است که «لا وجود» را از هستی نماها و نمودهای ظاهری وجود مشخص می‌سازد.

است که سپری گردیده و پیوسته در تحول و تغییر صورت است، و به آن «من» می‌گوییم، دریای خروشان و ناآرام تحول و «شدن» و نمود و ظاهر «من»، اساس و معنای دیگر ندارد. اما ممکن است این جهان تحول و هستی ظاهری «من»، در چیزی زوال پذیرد و منحل گردد، در چیزی مستحیل شود که به کلی با همه اینها متفاوتست و هیچیک از صور و اشکال تفکر که مختص این دو امر موهوم یعنی «شدن» و «من» می‌باشد، با آن منطبق نیست.

آن مسئله، نه به «وجود» مربوط است نه به «لا وجود» بلکه به امری مربوط است که در لغرو اشراق، بر معرفت تجلی می‌کند و فقط در «نیروانا» می‌توان به آن رسید.

در توضیح معرفت

معرفت عبارتست از نظر روشن و جلی به بالاترین مقام تامل و مراقبه همچنین حتی در حالت معمولی آگاهی، معرفت عبارتست از اشراق فکری که تمام آگاهی بوجود در آگاهی به نقش خویش را تغییر می‌دهد. این معرفت منحل است بر لغرو (سامسارا) یعنی بر همه حدود عالم و مناطق جهان و به راههای تجدید حیات از جرم خاک تا اوج افلاک، از عناصر بی‌سطح اجسام تا سوره‌های آواخ و جایگاه خدایان و کلمه فرمانروایی دوزخ.

برآل جامع علوم انسان و انانیت

این معرفت، موجب رنج و سیر آن را منکشف می‌سازد و همه آنچه را که در اصول عقاید مدون بودا با جمله‌های نارسا نقل شده است، بر ملا می‌سازد.

سخنانی رهزی و کنائی، از این معرفت، مفهومی به دست می‌دهد. «این معرفت با دریاچه‌ای در کوهساران که آبی زلال و شفاف دارد قابل قیاس است. کسی که بر ساحل این دریاچه است اثر چشمی بینا داشته باشد صدفهای مروارید را تشخیص می‌دهد و سایر صدفها و سنگریزه‌ها و انبوه

گیاهان و ماهیان را نیز از هم تمیز می‌گذارد. «انسانی که واجد معرفت باشد نیز نظیر این شخص که بر کرانه دریاچه قرار دارد جهان را و همه خفایا و پنهانی‌های آن حتی کوچکترین چیز آن را می‌بیند. همچنین «رهبانی که فکرش متور است و از غبار و تیرگی «من = انانیت» خلاصی یافته است، در این دنیا پذیرای فیض ادراک است و گلبانگ هستی را می‌شنود و بی‌تزلزل به هر سو نظر می‌افکند. «او وجود را که به فرمان منظور و غایتی گردن نهاده است با چشم نافذ و موشکاف تا اعماق می‌بیند و ماورای آن، حقیقتی برتر کشف می‌کند که رنج والم و مبتای درد و رنج، و طریق رستن و فرا رفتن از آن را، در شکل واقعی آنها از آن روزن به او می‌نمایاند. او به این ترتیب، «نمره زمینی حیات روحانی» را به دست می‌آورد.

این معرفت، «نیروانا» را منکشف می‌سازد یعنی رستگاری و افق رهایی بشر را در می‌گشاید. بودا از نیروانا چه می‌گوید؟

او وقتی از این مفهوم سخن می‌سراید، سخنی در چهار چوب معرفت موهوم می‌گوید. نیروانا را به چیزی تشبیه می‌کند که معلوم نیست هست یا نیست. بیان او را لحنی مخصوص است: بودا مطلبی می‌گوید که از نظر اذهان و افکار ما که در عالم ماده اسیریم و به سوی اشیاء محسوس توجه داریم هیچ است و دارای مفهومی نیست. اما او اساس و اصل را توضیح می‌دهد. اما این اصل و اساس چیست؟

گفتم که بنا به عقیده بودا در ژرفای «شدن» و تحول و تغییر و در عمق «خود» یا «ذات» موهوم یا در ماورای آن، گریز گاهی نیست.

اگر بخواهیم معنای مواعظی را که راجع به نیروانا شده است آشکار سازیم باید مطالبی متضاد را که با نظر منطقی نمی‌توان ادراک کرد در نظر گرفت.

اینک چند مثال:

«جایی است که در آنجا نه خاک وجود دارد نه آب نه هوا نه روشنائی، نه فضای بی‌پایان، نه عدم تناهی عقل، نه هیچ چیز دیگر. در عین

از آزمایش مراتب تفکر و مراقبه، وجود سه درجه «من» انانیت استنباط می‌گردد: اول «من» از حیث کالبد مادی، دوم «من» از حیث هیولای ذهنی، که «مانند پرکاهی که از ساقه جدا می‌گردد در طی تامل و مراقبه از کالبد مادی جدا می‌گردد.» این «من»، به فلغرو صور فوق حس متعلق است، «سوم»، «من» بدون حدود مشخص که وجدان و ضمیر را ایجاد می‌کند و به حیث بی‌نهایت اثیر تعلق دارد.

پس به روشنی معلوم می‌شود که هر یک از اقسام «من = انانیت»، با مرتبه‌ای از تامل و مراقبه منطبق است. هر یک دارای وجود اعتباری است، اما به خودی خود و در ذات خود وجود ندارد. هیچیک به منزله انانیت مخصوص نمودار نمی‌گردد. در جهان حس، کالبد «من» است. در نخستین مرتبه تامل و مراقبه «من» ذهنی از صورت مادی منخلع می‌گردد و در منطقه اثیر شکل می‌یابد و صورت عینی می‌گیرد. «من» ی که پیش از آن وجود داشته است متلاشی و نابود می‌گردد. این «من» ذهنی نیز به نوبه خود در مراتب بالاتر زوال می‌پذیرد.

بنا بر این در عالم تامل و مراقبه، وجود «من» نفی نشده است، بلکه در نسبت و مقام



به نجات انسان نگشاید ضلالت است .

در آراء بودا به مسائل متناقضی بر می خوریم که آنها را ابلاغ کرده اما توضیح نداده است . مثلا : « جهان ابدی است » و « جهان ابدی نیست » . « جهان محدود است » یا « جهان محدود نیست » . « کمال پس از مرگ حاصل می شود . » و « پس از مرگ کمال نیست » .

بودا اشتغال به مسائل نظری مابعدالطبیعه را فساد انگیز می داند و معتقد بود حاصل اینگونه کوشش های فکری این است که برای دست و پای بشر علاوه بر سلسله موجود زنجیری دیگر ساخته شود زیرا افکار مابعدالطبیعه درست در قالبهایی ریخته می شود که اگر طالب راه رستگاری باشیم ، باید آنها را درهم بشکنیم .

مشاهده ها و مناظره ها ارزش این عقیده بودا را آشکار می ساخت . وقتی مردم اختلاف عقیده داشتند هر کس نظر خود را حقیقت منحصر می شناخت . طرفین اختلاف با یکدیگر همان گونه رفتار می کردند که با دیوانگان و بی خردان سلوک

کلامی نمی توان از او سخن گفت : آنچه یا فکر در این مورد می توان دریافت امر علمی است . پس ، همه راههای گفتار تپو در این مورد معنوم است . »

بودا از ماوراء الطبیعه سخن نمی گوید بلکه فقط راه رستگاری را می نماید .

هر فکر بی انتیضی که از بودا پیش کرده اند به گمان رستگاری می خورد .

باز با آوردی می گم که بودا به عنوان استاد و آموزنده دانشی معرفی نشده بود بلکه عنوان مبشر طریق رستگاری و سعادت بشر داشت .

اصطلاحاتی که برای ترسیم و توضیح این راه رستگاری به کار رفته از طبهندی اقتباس گردیده است : تشخیص درد ، و نشانه ها و علل رنجوری ، درمان پذیر بودن درد ، راه درمان .

بین فکر بودا با فلسفه (افلاطون و رواقیان و اسپینوزا) ، تقریبات بسیار می توان یافت . همچنین ، هر دانشی که راه به رستگاری بشر ننماید نرد بودا بیهوده و باطل است . علمی که ره

دنیای با وسایل و ابزار دنیایی شناختنی نیست ، و در تحقیقت موضوع تحقیق فراوانی نمی گیرد بلکه موضوع عالی ترین و آخرین مرحله یقین است . این مقام « بیرون از قلمرو تولد و افق «شدن» ، بیرون از حد عمل ، بیرون از قالب اشکال و صور ، بی آن هیچ گریزگاه و سرانجامی موجود نیست چنانکه پارمنید نیز بر این عقیده است . »

اما از این ابدیت سخن گفتن بی حاصل است به مفهوم آن نمی رسیم و ناچار به توقف سخن گفتن از کنار آن می گذریم . قدر این مرحله پرشش باز می ماند . اگر به پرشش ادامه دهیم چنین پاسخ می شنویم : نمی توان در محدوده پرشش به دریافت مطلبی دست یافت .

همانا روش مقدس حیات فقط در «نیروانا» پایه ای استوار دارد . نیروانا حاصل و نتیجه حیات است . « ینا براین ، کسی که به نیروانا واصل نشده باشد جز خموشی و فروتنی چاره ای ندارد . « آن کس را که به سوی آرامش و طمأنینه نفسی رهسپار است ، با هیچ مقیاسی نمی توان سنجید با هیچ

حال نه وقفه موجوداتی که هستی نما هستند نه موجوداتی که نمود هستی ندارند ، بی اساس و بنیاد ، بی ترقی و ارتقاء ، بی درنگ : این پایان درد ورنج است .

« جایی وجود دارد ... من آن را نه گذشته می نامم نه آینده ، نه رفتن ، نه آمدن ، نه توقف ، نه کوشش ، نه تولد ، بی بشیان و بی درنگ . این جا پایان درد ورنج است . چیزی که ریشه ندارد متزلزل نمی گردد . آنجا که تزلزل نیست سکون و آرامش حکم فرماست . آنجا که سکون و آرامش است لذتی نیست . آنجا که لذتی نیست ، نه رفتنی است نه آمدی ... آنجا که نه تولدی است نه مرگی ... نه در این جهان ، نه ورای آن ، نه بین آنها . این است پایان درد و رنج . »

در این مطالب به نحوی مسلم صور گوناگون افکار نمودار است که مختص علوم نظری درمورد وجود می باشد .

در تعریف نیروانا چنین ادراک می کنیم که مقامی است که نه وجود است نه «لا وجود» - آنجا دوگانگی موجود نیست ، مقامی است که در

می‌شد. آنان، مشتاق تحسین و آفرین، بی‌جهت با یکدیگر به مباحثه می‌پرداختند و پس از پیروزی بر حریف با ناز می‌خرامیدند. در این مبارزه‌ها مستندی به چنگ می‌آوردند آنگاه که دلیل رد می‌شد دلیلی دیگر افامه می‌کردند و بر حسب خلق و خوی خود هر دم باز پیچه مطلبی دیگر می‌شدند. از هر گوشه اندیشه‌ای فراهم می‌آوردند. بوزینه و آراز شاخه‌ای به شاخه‌ای جست و خیز می‌کردند و جدال و کشمکش هرگز به پایان نمی‌رسید.

علت این بود که بودا از پاسخ گفتن به مسایل نظری مابعدالطبیعه خودداری می‌کرد. بنا به این دلیل قاطع بود که می‌گفت این مسایل به هیچ روی برای هدایت به «نیروانا» موثر نیست و سالک را از طی طریق باز می‌دارد و رستگاری و فلاح را زبان می‌رساند.

«تیری زهر آلود به کسی اصابت می‌کند. یاران مجروح پزشکی بر بالین او می‌آورند. اگر مجروح بگوید: «نا تیر انداز را نشانم و کماتی را که با آن تیر انداخته است بنیم رخصت نمی‌دهم پیکان را از تن بیرون بکشند.» پیش از آنکه به این منظور برسد در می‌گذرد.

مثل چنین کسی، مثل شخصی را ماند که بگوید: «من راه طهارت و یابی را به عنوان پیرو مقام اعلی فقط آنگاه طی می‌کنم که مقام اعلی برای من توضیح دهد که: «جهان جاوید است.»

اما پیش از آن که انسان کامل برای او توضیحی بدهد، او مرده است. اینک خواه بپذیریم که جهان ابدی است یا ابدی نیست، در هر صورت، تولد و پیری و مرگ و رنج و شکایت و درد و محنت و ناامیدی وجود دارد و من اعلام می‌کنم که در این حیات مادی در این زندگانی که بر روی زمین داریم می‌توان بر این نکیات پیروز گردید. از اینرواست که این مطالب را شرح نداده‌ام. بگذارید این فضایا همچنان ناگفته و توضیح ندادده بماند.»

بودا متجزا می‌گوید: آگاه نکردن مردم بر این امور به علت جهل او نیست. عنصری که در حیات او دارای نقش پس بزرگ

بود یعنی نیروی خاموشی، در این مورد برای انتقال افکار او تائیری خارق‌العاده داشت. بودا چون از بحث در این واقعیات نهائی خودداری می‌کرد از همین راه جای بحث و تفکر را باقی گذاشت.

او با چشم پوشی از تماس با این واقعیات نهائی، راه تفکر در این امور را مفتوح گذاشت. اگر بودا در امور مابعدالطبیعه سخنی نگفت به این معنی نبود که آن را بدست فراموشی سپرده‌باشد بلکه برعکس به این منظور بود که مفهوم آنرا به منزله فکری برجسته در نهانخانه خاطرات حساسیت دهد. در جهان واقعی نشان ندهد که دنیا در آن راه ناپود می‌شود. دانستی که با مسیر این راه پیوند داشت مفهوم پیدا می‌کرد اما در عوض فروتنی او مانع این بود که ادعا کند به همه وجود معرفت دارد.

بودا چه «تازه» ای آورد؟

در تعالیم بودا، در اصطلاحات او، در شیوه‌های تفکر او، در مفاهیم و معانی مدرکات او، در عمل او، هیچ مطلبی که به خصوص تازه و نو باشد موجود نیست. پیش از او، مراسمات و مجامع و ریاضت‌کشان و قواعد و نظامات رهبانی وجود داشته است. تیشیان جنگلها بی‌آنکه در زمره صنف و ایره‌ای باشند از باکان و قدیسان شمرده می‌شدند. رستگاری از راه معرفت، یوگا، سولوک در مراتب تامل و مراقبه، توضیحات مختلف در مورد جهان آفرینش و اعصار جهان و عالم خدایان، همه این افکار بی‌چون و چرا قبلا وجود داشته است و بودا آن‌ها را بدون اینکه مورد تردید قرار دهد به خود تخصیص داد، و به آن دست یافت. اگر تعالیم او را من‌حیث‌المجموع مورد نظر قرار دهیم می‌بینیم تحقق صورتی از زندگانی نمونه هند بوده است که در عین تداوم فلسفه‌های پیشین، بر وجود بعد متعالی بنیان گرفته است.

مقوله «نازگی» که به عنوان

معیار اعتبار و ارزش تلقی می‌شود، مخصوص ذوق و روحیه غرب است. حتی اگر هم کسی چنین تصور کند که در هیچیک از اموری که ظهور پراحمیت بودا را مشخص می‌سازد اندیشه‌ای نو موجود نبوده است، یا اینهمه، می‌توان از نظرگاه همین مقوله، تاثیر شگفت‌انگیز بودا را در جهان نشان داد.

قدوت شخصیت بودا از آغاز ظهور او بروز کرد. از میان افسانه‌ها می‌توان تاثیر شگفت‌انگیز بودا را که هیچکس آن مایه تاثیر را تشنیده بود تشخیص داد.

او آنچه باید، انجام داد، آنچه باید صورت عمل می‌پوشید به جلوه بروز درآورد. اما در مسئله دانستن آنچه به راستی در مجموعه عینی وجود دارد و مسئله دانستن آن، راه را باز گذاشت. درسکوت او، حقایق بسیار متجلی است. تویی (ساکیامونی) (۲) (خاموشی آزاد ساکیا) (۱) در طریقه خود پیروز گردید.

اراده‌ای چنین خارق‌العاده، زندگانی او یا نمونه و سرمشق بشر قرار داد. بنا به داستانی افسانه‌پوش، از «نا» می‌خرمند پیش‌بینی کرده بود که این مولود جدید فرمانروای بزرگ جهان خواهد شد. اما اراده‌ای که لازم بود تا بودا جهان را فتح کند و انگار و عادات جهانیان را به بین تربیت، شکل بخشد به هیچ‌وجه با اراده کمالات مطلق، قوی و مشابهی نداشت.

چنان اراده‌ای آنگاه وجود می‌داشت که نوع بشر را بر خویشتن فرمانروا، از خویش رها، و از بندگی‌های بشری آزاد سازد. «در حقیقت نهایت سعادت وقتی حاصل می‌شد که بشر خودپسندی و منش گردنکشی خویش را رام سازد.»

اگر کسی از خویشتن رها باشد، دیگر رخصت نمی‌دهد کشش خودخواهی به هیچ نحو بر او دست یابد. حیات روحانی بودا از دنیای محسوس آزاد، و باعلاق بشری بی‌پیوند، و از خویشتن و از خودپسندی رها بود. وجودش در مجد و شرف، در بزرگواری و آزادگی، و در حلاوت بی‌پایان

متجلی گردید. او از خویش جدا شد و با این کار پر کلیه ضروریات مادی مسلط گشت، و از نوع بشر برید، و از این راه، به تیرگی‌های افراد و به زندگانی شخصی مردم آلوده نگردید.

وقتی بودا به رقاء عقلی و بلوغ انسانی رسید هیچ نیاز و تقاضایی نداشت او به خلوص و صفائی واصل شده بود که هیچ چیز آن را تیره و مشوش نمی‌ساخت. در نور مطلق، بی‌سمی و بی‌خسونت، هر چه بود و هر چه ناچار روی می‌داد می‌دید. او تمین را به نور انداخت و بوداهای بی‌شماری که در طی اعصار ظهور کردند آنچه او کرد کردند. در آینده نیز هر چه او در روزگار خود عمل کرد بوداها عمل خواهند کرد. در حقیقت تمین و قدردت بودا، در میان اشیاء بی‌شماری مستهلك گردید. او از لحاظ اینکه وجودش در قالب بوداهای بی‌شماری تکرار گردید موجودی یگانه بود «نه خانه‌ای، نه دباری، با دلی شیفته جهان، سیر می‌کنم و برای ابنای بشر لس نداشتی هستم.» بودا را نمی‌توانستند شناخت. بودا در نظر مردم ناشناخت بود.

پیامبری بدون سیمما

«از بودا، از مرنی که سالک طریق ایدیت بود و رد پای از خویش به جای نگذاشت چگونه می‌توان نشانی به کف آورد؟» خصیصه شخصیت بودا این بود که به کلی فاقد سیمای تشخص و تمین بود. هر خصوصیتی که بی‌بدیل بود و هرگونه تمایل تشخص و تمین در او منحو شده بود. بین بودا و شاگردان و پیروان پارسای او، از نظر اصل تفاوتی نبود چنانکه بین پیروان و شاگردان او نیز تفاوتی وجود نداشت. آنان هر يك بودای کوچکی بودند. بودا به عنوان نوع جلوه کرد نه به عنوان فرد. اما انواعی دیگر که شریب و بی‌باور و سفسطه کار بودند در مقابل او قد برافراشتند.

طرفه این که، شخصیتی به مدد ناپود کردن کلیه تمینات فردی خود در جهان تأییری شگرف گذاشت. فقی «من»، اصل این حقیقت



اشراقی

است - تجربه اصلی بودا فقط تجربه رستگاری بشریت است که در تاریخ، محلی داشته باشد بلکه تجربه اصلی او حقیقی است که در محو شخصیت و نابود ساختن انیت خود به مرحله بروز درآورد.

اینک موضوع تو :

بودا مفاهیمی را که قبل از او به نحو مشروط و جزئی وجود داشت ، با کلیت و اساس بسط داد و کامل کرد . او سنت و هرچه اساس سنت را تشکیل داده بود ، یعنی تیره ها و قدرت اعلای خدایان را وا گذاشت تا از میان برود . بودا بی آنکه با این عوامل مبارزه کند آن امور را به دست سیر حوادث سپرد و با همین طریق که از محکوم کردن این امور چشم پوشید ، آنها را از تاثیر و قدرت انداخته و به منزله امور فرعی درآورد . چون با آن عوامل مبارزه نمی کرد و آنها را محکوم نمی نمود و فقط افکار خویش را ارشاد می کرد ، بالطبع آن امور دیگر مورد توجه مردم قرار نگرفت و اموری فرعی به حساب آمد . تا زگی اصیل آنچه بودا آورد این بود که همه افراد بشر را

مخاطب قرار داد مطابق که تا زمان بودا قبول عده ای خاص بود در دسترس همه قرار گرفت . افکاری که در جنگها برای قووه های کوچک و عزلت نشین امکان حصول می یافت ، به وسیله جمعیت های رهبان که مردم در شهرها و در طی مسافرت های مذهبی سیل وار از هر گوشه به سوی آنان هجوم می برد آوردند . در قلمرو افکار عموم قرار گرفت و به این ترتیب ، زندگانی در شکلی قوی تعلیم یافتن انبوهی از رهبانان را در پی برد و زندگانی می کردند ، پیروانی که در مسلک روحانیان نبودند تیمار زندگانی مادی کسانی را برعهده گرفتند که حیات خویش را مطلقا به پیروی از آئین بودا سپری می ساختند یعنی در تهیدستی و پاکدامنی ، بدون وطن ، و بیرون از جهان اجتماع عمر می گذراندند . در حقیقت ، بیشتر راهبان از دو تیره اصیل اشراقی بودند .

« جوانان اشراقی » نقش اساسی بر عهده داشتند . بودا نیز خود از خاندانی اصیل بود . به این جهت بعدها این عقیده اصالت یافت که فقط در میان

برهمنان ، یا در میان اشراف ممکن است بودا متولد گردد ، چون بر این بودند که فقط اشخاصی که در مقام عالی روحانی باشند می توانند آئین بودا را ادراک کنند . لذا ، مکتب بودا آئین اشراقی بود و همچنان نیز باقی ماند . اما پیام بودا اصولا خطاب به همه کسانی است که مستعد پذیرفتن و شایسته ادراک آن پیامند . یعنی به طور کلی همه بشر مخاطب اوست . پاسای بودا تجلی گاه این معنی است . هر کس باید به زبان مخصوص خود کلام بودا را ادراک کند .

به این ترتیب نخستین بار در تاریخ بود که تفکر در ابعاد و در فراختای پهنه بشریت گسترش یافت و نهضت یک آئین جهانی به وقوع پیوست .

دیگر نه تیره ای باقی ماند نه مرزی . بلکه ، هر آنچه به صورت طبقات اجتماعی و بنیانی تاریخی تعلق داشت در معرض سیلی بنیان کن قرار گرفت . اصولی که در هند از روی مفاخره و خودبینی برای طبقه ممتاز محفوظ مانده بود ، به اصولی تبدیل گردید که بیدریغ در دسترس همه قرار گرفت و همه از

معرفت و حقیقت برخوردار گردیدند . نشانه میز کیش بودا نسبت به ادیان جهانی که بعد از آن ظهور کردند مثل دین رواقیان و مسیحیان و دین اسلام این است که بودا علاوه بر آنکه می خواست همه بشر را به سعادت رستگاری که به آن دست یافته بود نایل سازد ، و طریق رستگاری را به همه بسازد نماید همچنین می خواست به طور کلی هر موجود زنده چه ابزودان چه جانوران ، همه را به راه رستگاری رهنمون کند و همه را از سعادت که به آن پی برده بود برخوردار سازد .

وقتی شاعری همه بشر را مخاطب قرار دهد ناچار باید به هر فردی اختصاصا متوجه باشد . نیت بودا و حیاتی که از آن سرچشمه می گرفت سرمشق مردم قرار گرفت . فرار از تعهدات خانه و خانواده و اجتماع . هر کس این نظر را می پذیرفت پیشوا او را فرا می خواند بی آنکه اختیار زندگانی وی را در خارج از حوزه خود سلب کند . تصمیم باتاست بودا به علت هنجار بی انحراف و گفتن « یا این یا آن » ، که قاطعانه و

پیگیر می‌گفت ، همه را پیرامون خویش گردآورد و برپایان ها تسلط یافت . همه می‌توانستند قابل این باشند که از بیروان غیر روحانی او به شمار آیند به خصوص از حیث مساعدتهای مادی که در حق رهبانان روا می‌داشتند . اما آنان فقط از این فرخندگی نصیب می‌بردند که در تجدید حیات دیگر به مرحله بالاتر رستگاری می‌رسیدند . بودا به هرکس که در مقام ادراک سخنانش بود و از روی حقیقت ، و بی‌قید و شرط به او باورداشت خطاب می‌کرد که : دردم ، بیدرتگ ، باید در این حیات رهیار طریق رستگاری گردید .

اما ایمان ، برای پیمودن راه نجات ، عبارت از دانستن است . بودا در عین حال که علوم نظری سنتی را به عنوان محیط منازعات بی‌حاصل و فساد انگیز متروک گذاشت اما این اصل فلسفه هندی را محفوظ نگاهداشت . رستگاری به خودی خود دانستن است و رستگاری و رهایی از خویشستن معرفت است تنها از راه معرفت می‌توان رستگار شد .

بودا از انواع قربانی و نیایش و عملیات سحرآمیز بیزاری می‌جست تا به همه بفهماند که باید از راه تفکر و سلوک شایسته در زندگانی و از طریق تامل و مراقبه به کسب معرفت موفق گردید .

بودا با هر فردی اختصاصاً سخن می‌گفت و گروههای کوچک را مخاطب قرار می‌داد . مردمی را که هریک می‌کوشیدند با سلوک مخصوص خویش به روشن بینی دست یابند یا موعظه و گفتگو آماده این کار می‌کرد .

برای اینکه درجه تاثیر کلام بودا را دریابیم و احساس کنیم که مردم با چه شتابی به او متوجه می‌گردیدند و با چه صفائی به او دیده می‌دوختند و محو او بودند ، کافی است به فصولی از این قبیل مرور کنیم . « این کاری است تحسین انگیز و حیرت آور . آنسان که وقتی نهالی خمیده را راست کنند (با تاب رشته‌ای تافته را بگشایند) یا از چیزی مستور پرده برگیرند (یا چیزی پوشیده را مکشوف سازند) یا گمراهی را راه نمایند یا در ظلمتی چراغی برافروزند همچنین نیز مردگوده

و پارسا ، اصول عقاید خویش را با چندین اسلوب بر مردمان ابلاغ می‌کند .

چون فرد فرد اینای بشر و همه مردم جهان مخاطب ابلاغ اصول عقاید بودا بودند و این اصول نوری بود که باید بر همه جهان بتابد و همه جهانیان را منور سازد ، پس در روش بودا عامل جدیدی وجود داشت و آن ، اراده آگاه برای تبلیغ بود . اومی خواست اصول عقاید خود را به همه ابلاغ کند . از ایترو در آغاز کار جمعیت رهبانان را تشکیل داد تا بتوانند به کار رستگاری خود بیایند و در عین حال اصول عقاید او را در سراسر جهان منتشر سازند .

برای انجام وظیفه تبلیغ ، نکته اساسی این بود که افکار بودا بر محور منظور اصلی متمرکز گردد ، لازم بود مفاهیم اصلی با سادگی بسیار بیان شود و پیوسته تکرار گردد تا موثر افتد ، قدرت انتقال مفاهیم و افکار بودا در مردم ، از توجه به بیانات رمزی و کلیات نصار حکیمانه و تخیلات شاعرانه و روایات و منقولات متواتر گمانی که برای اشاعه در میان مردم به کار می‌رفته است نمودار می‌گردد .

تاثیر از گذر گاه

تاریخ

انتشار افکار بودا ، از طریق تطورات و انشعابات کیش بودایی در تاریخ ادیان و مذاهب آسیا ، موضوع مهم پژوهش و تحقیق است . ا مراجعه شود به کوشش (۱) - کرن (۵) - شانتینی (۶) - اشاکامان (۷) - استن کونو (۸) - فرانک (۹) - فلورنتز (۱۰) .

فقط یک بار « آشوکا » (۱۱) شاه مقتدر برای نشر اصول عقاید بودا در دیارهای دور دست اقدام منظم به عمل آورد .

اما به طور کلی اصول عقاید بودا به آرامی و نیرومندی پیش رفت . نیز از خلال نوشته ها چنین برمی‌آید که فقط یک بار این نور منحصر بر جهان پرتو افشاند ، و این بانگ در آسیای پهناور و لوله در انداخت .

انتشار افکار بودا در آسیا

چنین بود که روشی نو برای رهنمایی بشر و ارشاد به راه رستگاری با بنیادهای متافیزیکی در حیات مردم چین و ژاپون نفوذ کرد و به ملل تبت و سبیری و مغولستان ، لطف حیات و گوارایی معرفت ارزانی داشت . اما نتیجه‌ای که از این کار حاصل شد بسی حیرت آور و در خور توجه بسیار است . در هند که زادگاه کیش بودایی بود ، آئین بودا از بین رفت . هند ، تحت تاثیر نظرت و نهادی که با آن نمی‌توانست برآید ، می‌خواست همچنان بر آیین هندو باقی بماند یعنی می‌خواست بر اساس طبقات و تیره‌ها زیست کند و ایزدان قدیمی خود را پیرستد و در سایه اندیشه‌هایی که از نظر فلسفی ادواک می‌کرد حیات فکری خود را ادامه دهد . پس آئین بودا با آن مبارعا از بین رفت زیرا دین بودا در مقیاس بشریت فکر و اندیشه می‌داد نه در مقیاس اقلیمی محدود با افکار سنتی محدودتر .

آئین بودا در طول قرن‌ها بر قسمت بزرگی از هند فرمانروایی کرد و رفته رفته اصول عقاید جهانی گردید اما در سرزمین هند بود این آئین هر طری یک هزاره خاموش گشت بی‌آنکه پیروان آن ، مورد آزار و شکنجه قرار گرفته باشند .

چین بودا در سراسر دیار آسیا نفوذ کرد حتی خفایای نفوس خواب‌آلود را برانگیخت اما وقتی در آب‌های ملی این مردم تخیل شد و مردم را با زور سیاست و آتشند به اصول ملی بگروید همه جا (در حتی ژاپن) آئین بودا مورد حمله و مایوزه قرار گرفت و از صحنه افکار رانده گردید . در قرنهای پیش از میلاد و بعد از آن ، آئین بودا به بودائی شمال و بودائی جنوب تقسیم گردید . یعنی به « ماهایانا » (۱۲) وسیله بزرگ انتقال برای عبور از آبهای سامسارا (۱۳) به سوی دیار رستگاری () و هینایانا (۱۴) (وسیله کوچک انتقال) منقسم گشت .

نکته قابل توجه این که ، « هینایانا » تا امروز هم در « سیلان » و در « هندوچین » در خلال زمان ، اساس رسالت بودا را همچنان که ابلاغ شده بود همچنان محفوظ نگاه داشته و هیچ مطلب تازه‌ای

بر آن نیفزوده است . در صورتی که « ماهایانا » از نو شکفتگی و جنب و جوشی یافت . « ماهایانا » نه تنها به ضروریات دینی توده ها پاسخگو شد بلکه با ارتقای فلسفه نظری به مدارج عالی‌تر ، امکان شکفتگی های نو و پیشرفتهای روز افزون یافت .

گویی « هینایانا » در محدوده های تنگ محصور است و علت این نکته دو امر است ، یکی علاقه فشری و ظاهری آن است به قانون مذهبی که آن را لایزال و لا یتغیر می‌داند ، دیگر توجهی است که به پایان کار و تکامل خرد در « ارواهات » (۱۵) دارد . اما در مقابل ، « ماهایانا » برای بشر فریب و سرگردان ، در سیر تکاملی به پایانی قابل نیست و سیر کمالی بشر را پی‌نهایت می‌داند ، و نه تنها رستگاری خرد منظور آنتست ، بلکه رستگاری همه موجودات را در حد اعلائی امکان ادامه می‌دهد . در « ماهایانا » تعالیم بودا که « هینایانا » آن را از نظر دور داشته است بسط یافت به خصوص قصد بودا که برای نجات ایزدان و ابناء بشر با شفقت و ترحمی عام و با کلیه شیوه های موثر به همه جهانیان خطاب شده ، مورد توجه قرار گرفته است .

همچنین در « ماهایانا » ، بدر افکار بلندی را می‌بینیم که بسی بعد در فرقه های ماهایانایی به وسیله « ناگارژونا » و سایر پیروان بودا ، همه جلوه‌گاههای آن مورد تفکر و تامل قرار گرفت . معذک در خلال همه این شکفتگیهای ماهایانا ، نمود اصلی برقرار است . فلسفه بودا از نظر طریق رستگاری به دین تغییر شکل داد و به دین تبدیل گشت اینک باید به طور اختصار مطالعه کرد تا معلوم گردد چهره جدید آن از چه نظر با شکل واقعی افکار بودا تباین و تضاد دارد .

الف - تاسیس نظامات رهبانی نزد کلیه کسانی که هریک برای خود از راه معرفت به رستگاری نایل شده بودند احساس قومی و جمعی ایجاد کرد . اما به زودی مومنان چون دارای مسئولیتی بودند به تنهایی و آزادی راه تفکر را نیبمودند و از تفکر دست کشیدند . در واقع چون سر به فرمان مقام روحانی تبعی بودند ، در فرمانبری



و تسلیم زیستند : «در حلقه امت پناه به بودا و اصول عقاید او .»
 ب - فرد ، دیگر به نیروی خاص خود تکیه نکرد . بودا به مقام الوهیت رسید .
 بنا به تعلیم بودا ، نیایش و رحمت و بخشایش و قربانی و آداب مذهبی هیچیک راه رستگاری نیست بلکه قسمتی از معرفت است . معرفت ، نفس رستگاری است اما غرض از معرفت آن چیزی نیست که در لغات و محاورات به عنوان دانستن تعقلی و استدلالی به ذهن متبادر می‌گردد . بلکه منظور از آن معرفتی است که از اشراق حاصل گردد .

بالجمله این معرفت از طریق نتایج آن موجب رستگاری نیست بلکه خود ، نفس رستگاری است . این نوع دانستن ، همیشه ادراک گردد که رستگاری است ، پس ، رستگاری است . با این نوع معرفت ، احساس می‌شود که رستگاری از هوس ، رستگاری از «شدن» و از رنج و الم است .

لذا ، بودا معرفتی را که از مهبط اشراق افاضه می‌شود چنین توضیح می‌دهد : «ولادت تو نابود

گردید ، راه وادی نفس پیموده شد ، وظیفه انجام یافت ، من دیگر به این دنیا باز نخواهم آمد» و آنگاه سخن خود را چنین پایان داد :

«هر وهبانی که به معرفت واصل می‌شد می‌توانست به سانسکارها که با نیروی ناآگاه او ، واقعیت نژوده وی و باطنی بود و بدون معرفت رستگاری بخشیدن او پیوسته بقای تولد های جدید او تجدید می‌گردد نگاه کرد برای گذار کار گاه تن ، من ترا بخشیدم . اکنون ترا می‌شناسم ، تو دیگر برای من زندان استخوانی نخواهی ساخت . تیرهای زندان ، و دیواره های زندان متلاشی گردید . همه تیرها ! همه دیواره ها !»
 انسان می‌تواند به این معرفت دست یابد . انسان از راه تجربه یقین شخصی به این معرفت می‌رسد . این یقین نیز به نوبه خود به عنایت نیرویی به دست می‌آید که نحوه خاص زندگی آن را ایجاد می‌نماید .

هیچ خدایی روشن بینی اعطاء نمی‌کند ، ایزدان خود نیز به روشن بینی نیازمندند . بودا این

روشن بینی را به دیگران منتقل ساخت . اما کافی نیست که انسان به سخن از معرفت گوش فرا دارد . هر کس باید خود ، آن را کسب کند . آخرین سخن بودا از این معنی ناشی شده بود . «پیوسته بکوشید» .

اگر اصول عقاید بودا را از این نظر نگاه کردیم فلسفه محسوب می‌شود . به عقیده او قدرت اکتساب معرفت ، در اراده و نیروی انسان نهفته است . اما وقتی انسان معتقدان مکتب بودا به فلاح بشر با اتکاء به نیروی های ویژه انسان متزلزل گردید ، ناچار نحوه تفکری که بودا آموخته بود تغییر یافت . مخلوق متزلزل ناچار از خدای کمک کننده ، استمداد کرد ، اما خدایان نیز فقط به صورت موجوداتی وجود داشتند که به رستگاری نیازمند . خدایان از هر جهت ناتوان بودند . بودایی در عین حال که از خدایان کمک می‌جست معتقد بود انسان به وسیله معرفت به رستگاری نایل می‌گردد . یعنی ایمان داشت که انسان فقط از راه استعانت از خدایان به مقام معرفت نمی‌رسد

بلکه خود نیز باید با کوشش خویش شناسای معرفت گردد . پس حل مسئله به این صورت درآمد که از بودا خدا بسازند و ساختند ، عملاً جهانی نو از خدایان به وجود آمد بی آنکه نام خدایان در میان باشد .

بودا که فقط می‌خواست اصول عقاید خود را رواج دهد به صورت خدائی درآمد از همه خدایان برتر .

زان پس دیگر در تعلیم بودا ایمان فلسفی وجود نداشت بلکه ایمان به بودا بوجود آمد . تفکر فردی دیگر به تنهایی قاطع و حاکم نبود بلکه تاثیر مددبخش بودای فوق بشر نیز در حاکمیت تفکر دخالت داشت . بودا به هیچوجه نمی‌خواست معرفت را وابسته به شخص خود نشان بدهد . وصیتی که در دم واپسین کرد و به روایت به ما رسیده مویده این معنی است .

استاد می‌خواست در عقاید خویش محو و مستحیل باشد اما مردم درباره معلمی که آنها را برای پذیرفتن و ادراک اصول عقاید خویش آماده می‌ساخت فقط به تکریم و

ستایش بشری اکتفا نکردند . در آغاز کار تشعشع بی‌مانند شخصیت بودا ، او را از بشر معمولی بالاتر قرار داد . در همه نوشته های قدیمی ، ذکر جمیل بودا و تجلیل او را تقریبانهایی نیست . شمه‌ای از توصیفات بودا ازین قرار است : هوشیار بی‌مانند ، انسان کامل ، مردی در دانش و رفتار متکامل ، شناسای عوالم ، عارف به جهانها ، مردی جهان بین ، مردی در علم نظر بینا ، که با او معرفتی عظیم مکتشف گردید و بوسیله او دیده‌ای جهان بین‌گشوده شد ، و نوری عظیم و درخشی بی‌نظیر ظاهر گردیدند . انسان بیروز ، تفوق ناپذیر رام کننده بی‌مانند موجودات سرکش - آموزگار ایزدان و بنی آدم - بی‌همانند ، یگانه ، قیاس ناپذیر ، بهترین مردم . این معلم که موضوع ستایش و تکریمی بی‌مانند بود ، اندکی پس از مرگ موضوع پرستش قرار گرفت . پیرامون آثار مقدس و متبرک او معبد ها و نیایشگاهها ساختند . در آن هنگام که قرن سوم پیش از میلاد بود ، عقیده‌ای بوجود آمد . ذات الهی برای رستگاری مخلوقات زنده ، در موجودی تجسد پذیر حلول می‌کند . (تجسد و حلول در این جا ، شبیه به تناسخ و تجسد خداست که در مذهب ویشنو (۱۶) وجود دارد .) هر بودای زمینی یعنی بودایی که در این دنیا پدید می‌آید ، در بعد متعالی مثالی دارد که در مقام استغراق در تامل و مراقبه دیانا (۱۷) به عنوان بودا قابل مشاهده است و «دیانی - بودا» (۱۸) نامیده می‌شود .

و او ، فرمانروای بهشت مغرب اقلیم «سوکهاوای» است و در آن دیار ، اهل ایمان را پس از مرگ آنان پذیرا می‌شود .

در این اقلیم است که گروندگان ، در حقه گلهای زنبق تجسد می‌یابند و با سرنوشتی پر سعادت و نیکبختی ، از حیات برخوردار می‌گردند ، تا وقتی که برای آخرین پرواز به نیروانا ، کمال یابند .

صور و جلوه‌گاههای متعدد این مخلوق فوق طبیعت ، یعنی بودا ، همه دارای یک معنی است : این صور ، موجوداتی هستند که

بنده مومن را مددگارند و بنده مومن به آن موجودات نماز می‌برد و نیایش می‌کند - پس ، موضوع به عوالم محسوسی مربوط است که در آنجا سعادت بهشتی فرمانرواست . این عوالم از «نیروانا» یا «سارآرامیز» به ذهن بسی نزدیکتر است . بدینگونه ، افسانه بودا ، در رابطه جهانی با آسمانها که مقر خدایان است ، و با همکاری خدایان و پیمبران و اهریمن ، و شیاطین افسانه‌ای ، با مضامین بدیع دلکش و پرشکوه بسط یافت .

دنیاهای تطوراتی که در فضای آسیا از دین بودا یکی از بزرگترین ادیان بشری را به وجود آورد ، ملت‌هایی را که دارای تمدنی درخشان بودند ، همچنانکه ملت‌های ابتدائی را به انتخاب موضوعهای قدیمی - ترین سنت دینی کشانید . این انتخاب به علت وضعی که بودا نسبت به جهان داشت تسهیل گردید یعنی بعثت و ارستکی که موجب مسامحه و بی‌اعتنائی مطلق به زندگانی بود زیرا در این آیین ، هر چه در دنیا وجود دارد و بر اساسی ندانستن مبتنی باشد حجاب حقیقت است و موجب گمراهی است و باید با آن فراتر نهاد . بی‌اعتنائی به چیزی که ذاتا واجد حقیقتی نیست امکان می‌دهد که انسان از عدم حقیقت در هر صورتی که جلوه کند یا فرزند ، از اینجاست که مذهب بودا دارای این قابلیت بی‌حد و نهایت بود که همه ادیان و فلسفه ها و عقاید های زندگانی را که پیروز کرده بود در خود متحل سازد .

از نظر آئین بودا ، ادیان و اسلوبهای زندگانی ارزش فرودگاهی را داشت که از آنجا باید به سوی این هدف منحصر یعنی آئین بودا که از نظر فکر غربی در بی‌نهایت و در نامحدود نابدی می‌گردد پرواز کرد .

پس هر اندیشه و هر وضع اخلاقی و هریمان ، و یاور به هرگونه خدا ، حتی ابتدائی ترین مذهب ، امکانات مقدماتی برای وصول به دین بودا بود . پس ، ازین حیث وجود آنها ناگزیر می‌نمود اما هرگز هدف و غایت محسوب نمی‌گردید .

سکوت بودا فوایدی برانگیخت که نه تنها سیطره آسیا با آن

در آمیخت ، بلکه فوغای بانکهای گوناگون و رنگهای متنوع مضامین بسیار متعصبانه مذهبی نیز به آن دو پیوست . رفته رفته شکل های مذهبی که در ابتدا با آئین بودا ناسازگار و بیگانه بود اندیشه های بودائی را در برگرفت و جامه اندام آن شد و دیری نیامید که جای آن را گرفت . نمونه برجسته این واقعه تبت است که در آنجا شیوه های های کهن سحر و جادو ، شیوه های دین بودا به شمار رفت و اجتماع رهبانی به کلیسای منظمی تبدیل صورت داد که دارای سیطره مادی و نفوذ دنیایی گردید او چنان تقلید ناقصی از کلیسای کاتولیک بود که مسیحیان حیرت زده دیدند حقیقت مسیحیت به صورت اثری شیطانی و تقلید و تصویری ناپسند و در هم ، درآمده است .

نقش افسان در آئین بودا وقتی این دو گوناگونی روی داد ناچار نقش گروندگان به آئین بودا نیز از لحاظ نقش که انسان باید ایفا کند در گون شد . همه افراد بشر و همه موجودات زنده این امید را در دل می‌پروراندند که واجد مقام نخستین بودائی می‌شوند که در آینده ظهور خواهد کرد ، یعنی به این امید بودند که به مقام بودای ساتوا (۱۹) برسند زیرا می‌خواستند مانند بودا به تجسد و حلول بودایی برسند تا برای دیگران رستگاری و قلاح بدو همگان آورند . هر کس این راقتنای این منظور قایل گردد و در طی سلوک ، همت کسانی که پیش از او «بودی - ساتوا» شده بودند او از آنان همت خواسته بود بدرقه او او می‌شد ، بالجمله می‌خواستند خویش را در معرض مهالك دنیا قرار دهند و ترك علائق کنند تا همه موجودات را به رستگاری برسانند .

قهرمانی و رافت ، مشخصات «بودی ساتوا» و افرادی بود که خود را در مهالك دنیا قرار می‌دادند تا همه موجودات به رستگاری برسند .

پس ، این منظور ، دیگر منظور زاهد گوشه نشین نبود بلکه اندیشه «بودی ساتوا» شدن که با همه خلق جهان مهر می‌ورزید بودائی مومن را جلب می‌کرد ، زاهد گوشه نشین ، دل بسته

مقامات تامل و مراقبه بود اما «بودی ساتوا» شیفته تعالیمی بود که به مراتب سفلی وجود نا مرتبه «بودی ساتوایی» ارتباط داشت و کسانی که به رتبه بودایی رسیده بودند ، «بودی ساتوا» را مانند یکی از خود می‌دانستند . «بودی ساتوا» در آفاق علوی اقامت می‌گزیب و سرانجام در دنیا مانند بودا در قالب پیکر انسان جلوه می‌کرد .

دلزدگی و نفرت از زندگی ، برای مومن به آئین بودا نشانه‌ای از پیوند منفی او با جهان بود . از آنجا که بودا کلیه امکانات واقعی انسان را فقط در این یک امر منحصر ، یعنی کسب رستگاری محدود ساخت و از آن طریق عدم انفعال و عدم دل‌بستگی و عدم مقاومت کسب می‌شد ، زان پس دیگر هیچ فعالیت سازنده در جهان صورت نمی‌گرفت و هیچ عمل موقتی و سامان مادی معنی نداشت نیز حیاتی که از نظر تاریخی وظیفه‌ای بر انسان الزام کند مفهوم نمی‌داشت .

زان پس جهان چنانکه بود واکداشته شد ، و بودا جهان را سپری کرد بی‌آنکه به اصلاح و تجدید آن بیندیشد ، بی‌آنکه دست به اصلاحی جهانی بزند . بودا رستن از جهان را تعلیم داد نه در گون کردن و آراستن آن را .

«آن سانی که زینتی سپید و زیبا را آب نمی‌آلاید همچنان نیز دنیا مرا نیالود .» اما با اینهمه گروندگان بودا در دنیا زیستند و برست دنیایی زندگانی کردند .

پیروان بودا اگر می‌خواستند از نظر عدم انفعال و تاثر ناپذیری کلی به رستگاری دست یابند تنها دو راه داشتند . اول رهبانان که می‌توانستند راه حالت عدم انفعال و تحمل بی‌اعتنائی به دنیا و وارستگی از آن و ترك ابتکار و عمل و شکیبایی و بطالت را بیمایند . دوم بوداییان غیر روحانی می‌توانستند مانند همه در دنیا زیست کنند و به کار و عمل دست زند بی‌آنکه به دنیا دل بندند و جلب آن شوند . آنگاه نیروانا در عدم اتصال

به دنیا در طی سرنوشتی که بسا
 فعالیت و عمل در دنیا صورت می-
 گرفت برآنان تجلی می‌کرد .

بسیاری از بوداییان از هر
 طبقه در عین زندگی و کوشش به
 دنیا دل بسته نبودند .

همگی جنگجو، امثال سامورایی
 ژاپنی (۲۰) هنرمند و سخت -
 کوش، و با صلابت و دل‌استواری
 در حال بی‌اعتنایی به فرمانی زندگی
 می‌کردند . قهرمانانه از رنج و الم
 خم به ابرو نمی‌آوردند و با قدرت
 سجایا فوق‌الام روانی و مادی قرار
 داشتند . آنگونه که گویی به کار و
 کوشش نپرداخته اند رفتار و سلوک
 داشتند آنگونه که گویی رفتار و
 سلوک ندارند در کارها شرکت می-
 جستند آنگونه که گویی در کاری
 شرکت نجسته‌اند .

مرگ و زندگی در چشمان
 یکسان بود نه از آن شاد بودند ،
 نه از این بیمناک - مردود را یکسان
 پذیرا بودند . از حیات نور شادی
 برداشتن نمی‌تافت ، و از مرگ ،
 غبار غم بر جبینشان نمی‌نشست .

از فلسفه بودا

چه مانده است ؟

وقتی در مقابل آیین دگرگون
 شده و تغییر شکل داده بودا قرار
 می‌گیریم که منظری بی‌کران بر
 صفحه نیروانا نقش بتدی کرده
 است - منظری پر از تصاویر
 جاوید که ادبیات و هنر ابداعات
 عظیم آن را در برابر چشمان ما
 گسترده است - از خود می‌پرسیم :
 آیا این افکار که به نام آیین
 بودا موجود است با خود بودا چه
 رابطه‌ای دارد ؟

حقا می‌توان به پاسخ گفت :
 جهان ایرودان ، گوناگونی های
 بیشمار نیایش خدا ، و آداب و
 مراسم دینی سازمانها ، و بتیاد -
 های تیره ها و فرقه های مذهبی ،
 و اجتماعات متشکل رهبانان ،
 هنوز قسمت موثری از فلسفه
 نخستین بودا را محفوظ داشته
 است و هنوز چیزی از نیروهای
 روحانی و معنوی که در آغاز بسا
 واقعیت اصلی و والا وجود داشته
 است با شکل ابتدائی خود بر ما
 نور می‌افشاند .

مثلا هنوز قدرت شکر و
 وارستگی از خویش و محوکردن
 ذات در ابدیت به همان صورت که
 بودا گفته است وجود دارد -
 همچنین مشاهده می‌کنیم عشق
 بودائی که عبارت بود از قدرت
 همغسسی و شرکت در رنج و راحت
 با همه موجوداتی که در جهان
 زندگی می‌کنند ، و حالت عدم
 خشونت ، هنوز به عنوان یادبود
 فلسفه اسیل بودا ، برجای مانده
 است .

برقرار آسیا ، با وجود
 وحشت و خونی که در آنجا ،
 همچنان که در همه جا حکمفرما
 بوده است ، همچنان حکمفرما
 خواهد بود ، از سایه بودا حاله‌ای
 از نور یافت و مهر سایه انداخته
 است .

آیین بودا تنها آیینی است که
 واجد سیمای جهانی بوده و از
 خشونت و از آزار به نام دین و
 شکنجه ناباوران و نقیض عقاید
 و محاکمه جادوگران و جنگهای
 مذهبی برکنار بوده است .

این دین از آغاز پیدایی و از
 نظر حقیقت و اساس هیچوقت بین
 فلسفه و الهیات افتراق ایجاد
 نکرد و بین حریت عقل و قدرت و
 مقام دین تامل به جدائی نگردید .
 حتی در دین بودا اختلاف بین
 فلسفه و الهیات و عقل و دین
 مطرح نبوده است - فلسفه ، خود
 تلاشی دینی به شمار میرفته است .
 در دین بودا تنها يك اصل وجود
 دارد :

دانا یعنی سخاوت و سخاوتی است
 مفهوم بودا و مکتب بودا از
 نظر ما چیست ؟ باید هوازه به
 فاصله‌ای که ما را جدا می‌کند توجه
 داشته باشیم :

از نظر بودا شرایط روشن-
 بینی عبارتست از تمرین های
 مراقبه و تفکر ، و بی‌اعتنا به جهان
 زیستن و روی گرداندن از اعمالی
 که دنیا به انسان تحمیل می‌کند .
 مثلا برای ما کافی نیست که
 با روحیه علمی به عنوان مشاهدات ،
 بعضی از تمرین های «یوگا» را
 تکرار کنیم تا نتایج آن را به
 ثبوت برسانیم . یا نسبت به امور
 جهان وضعی بی‌اعتنا اتخاذ کنیم و
 از کلیه علایق بپریم و زندگی را
 وقف مراقبه و تامل نماییم .
 کسی که در طی سالها ، خود

تمرین های مراقبه و تامل را انجام
 ندهد و به نحو شایسته با ایمان
 خالص و سلوک لازم آنها را به مرحله
 عمل در نیآورد فقط به دانستن چیزی
 تامل خواهد شد که از راه تفکر
 قابل انتقال و ادراک است .
 باید متوجه باشیم که نزد
 بودا و در آیین او ، چشمه‌ای
 جاری است که ما آن چشمه را در
 نفس خویش به جریان در نیآوردیم
 و در این مورد تفاهم ما محدود
 است .

با توجه به فاصله بی‌اندازه‌ای
 که ما را از چنین مهمی جدا می-
 سازد ، باید از وسوسه های مقرون
 با بیدقتی و شتابزدگی خودداری
 کنیم . برای این که در باره‌ای از
 حقیقت بودا سهیم گردیم و یرتوی
 از آن گوهر را در سراچه وجود
 خویش احساس کنیم ، ما باید
 جز این گردیم که هستیم - اختلاف
 ما با بودا بیشتر از حیث مفهوم
 حیات و نحوه تفکر است تا از حیث
 خصوصیات عقلی .

اما با وجود همه این اختلاف
 و فاصله ، باید از نظر دورنگاشت
 که به هر حال ما همه بشریم .
 همیشه و همه جا مسائل همان است
 که به کیفیت و شرایط بشری مربوط
 است .

در این مسئله از گفتار بودا
 بسخی عشق می‌شنویم که صورت
 تحقق یافته است و ما باید آن را
 بدانیم و در حد قدرت خویش ادراک
 کنیم .
 در این است که بدانیم تا
 چه حد برای ما ممکن است بدانیم
 چه هستیم و چه امری را نمی-
 توانیم صورت تحقق بخشیم .
 برای ایجاد چنین مفاهیمی ،

به سیر کمالی تقریبی و نامحدود و
 به ادراک مفاهیم بودائی نیاز داریم
 بطوری که تفسیرهای شتاب -
 آمیزی که قاطع تلقی می‌شود مانع
 این سیر نگردد . وقتی این مفاهیم
 حاصل شد امکاناتی را که در وجود
 ما عاقل و باطل مانده است بر
 می‌انگیزیم و مفاهیمی را که از طریق
 تاریخ ما واقعیت یافته است و
 آن‌ها را حقایق منحصر می‌دانیم به
 نحو مطلق پایه گذاری نمی‌کنیم .
 وقتی واقعیات تاریخی را مطلق
 بیندازیم و احتمال ندهیم که ممکن
 است اموری دیگر نیز از حقایق

باشد ناچار از این راه غلط به
 نتیجه نمی‌رسیم .
 می‌توان یقین داشت که آنچه
 در آثار و نوشته های بودائی آمده
 است به وجودان بیدار بشر ، به
 وجدان معمولی بشر ، در حال
 بیداری و آگاهی خطاب شده است
 پس ناچار آن مطالب تا حدی برای
 وجدان بیدار و آگاه قابل فهم
 است .

این مسئله مسئله‌ای بسیار
 مهم و قابل تفکر بسیار است که
 زندگی مانند زندگی بودا صورت
 امکان داشته و صورت فعلیت و
 تحقق پذیرفته و در آسیا امروز
 نیز در بعضی از نقاط دارای واقعیت
 است .

این امان نظر ساده ، نشان
 می‌دهد که مقام و سرنوشت بشر
 و شرط حیات او چه اندازه اسرار
 آمیز و حیرت آور است .

آری انسان فقط آن نیست
 که به ظاهر هست بلکه بالبره قابل
 مطالعه می‌باشد و بطور قطع سیر
 در او پایان پذیر نیست . انسان
 مسئله‌ای نیست که حل آن تنها
 يك جواب صحیح و منحصر داشته
 باشد و فقط به صورت واقعیت
 منحصر منجر گردد .

بودا انسانا فقط به این اعتبار
 انسان می‌داند که به هیچگونه تلاش
 برای دنیاسلمت نباشد . در دنیا
 باشد و دنیا را ترک کرده باشد .
 بی‌هیچ مبارزه ، بی هیچ
 مقاومتی فقط يك اشتیاق داشته
 باشد : شعله حیاتی را که از
 «ندانستن» منبعت می‌شود خاموش
 سازد آنگونه که حتی آرزوی مرگ
 بردل نگردد حتی شوق مرگ در دل
 بمیرد . زیرا ورای زندگی و مرگ
 به ترارگاه ابدیت راه یافته است .

در غرب کیفیتی که بیش از
 کیفیت به این عقیده بودا نزدیک
 است و با آن تطبیق می‌کند عقیده
 مسیح است : خلوص و صفا ،
 عرفانی که انسانا از دنیا بگسلد ،
 عدم دفاع در مقابل بدی . اما از
 مسلکی که در آسیا صورت کلیت
 داشت فقط بعضی از قطعات و
 عناصر آن را پذیرفتند و به این
 علت آن مسلک به کلی چیزی دیگر
 شد . در سرزمینی که عقاید مکتب
 بودا کلا رواج داشت جز بعضی از
 مقدمات و عناصر آن را مورد عمل

- 14- Himayana
- 15- Arhate
- 16- Vishnou (Avatar)
- نفسه خدا به خصوص تجسد ویشنو
- 17- Diana
- 18- Dhiani-Bouddha
- 19- Bodhisattva
- Samourou - ۲۰
- عضو طبقه جنگجویانی که در سازمان
- Shogoun زاین بودند Shogoun
- Taikoun یا عنوان فتودالهای
- مقتدر زاین بود که از سال ۱۱۸۶
- تا انقلاب ۱۸۶۸ برکشور زاین
- حکومت می کردند و به نحوی بر
- میکادوها یعنی امپراطوران زاین
- سرپرستی داشتند. (م)
- 21- G. Floquet

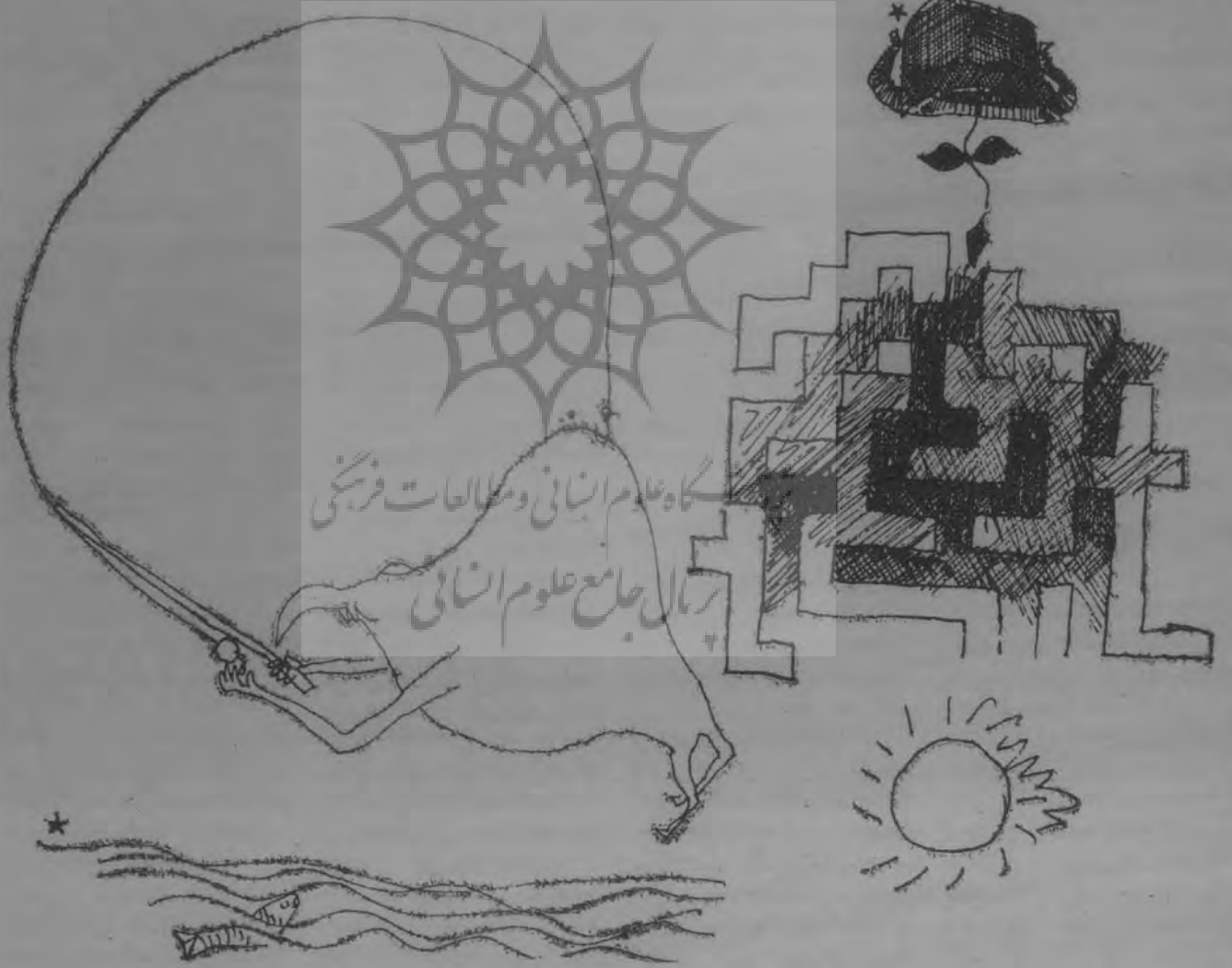
(بودا ساکیامونی) می خوانده اند .
 ۴- قبیله ای کشاورز و جنگجو بودند ساکن دامنه های هیمالیا در مرز نیال فعلی . پایتخت سرزمین آنان که خرابه هایش در ۱۸۹۷ کشف گردید ، مولد بودا بوده است . م

- * Köpen
- 5- Kern
- 6- Chantepie
- 7- Hackman
- 8- Sten Konow
- 9- Franke
- 10- Florenz
- 11- Açoka
- 12- Mahayana
- 13- Samsara

پندارند آشنایی و مهرمجدد ، غیر ممکن است اما از صمیم دل این معنی را قبول ندارند . زیرا در حقیقت می دانند که هر دو به اساس يك واقعیت جاوید وابسته اند ، اقتضای لایزال آن واقعیت ، پیوسته آنان را مجبور می سازد تا در پی تفاهم بهتر و نزدیکتر باشند . جریان امر در آسیا و اروپا نیز چنین است .
 پایان - ترجمه از آلمانی به فرانسه
 از « ژ . فلوکت » (۲۱)

- 1- Sanskara
- 2- Karma
- ۳- (خردمند ساکیا) از القاب بودا بوده است گاهی نیز او را

قرار ندادند و ناچار عقاید بودا با اصل و واقعیت آن تفاوت کلی یافت .
 ازینرو بین دو جهان آسیا و اروپا کشمکش تحریک کننده وجود یافت . همچنانکه در مقیاس فردی بین انسانی با انسانی دیگر اختلاف روی می دهد و در مقیاس بزرگتر بین اقلیمی با اقلیمی ، همچنان نیز بین جهان معنوی با جهان معنوی دیگر خلاف ایجاد گردید .
 در روابط شخصی ، گاهی با وجود دوستی و اعتماد ، و داد و حسن نیت و خیر خواهی ناگهان احساس سردی و بی صفائی روی می دهد و رفته رفته دو آشنا از یکدیگر دور می گردند و هریک می-



گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رمال جامع علوم انسانی